

«نوابغ شیعی در اصفهان» صاحب ابن عبّاد، نابغه‌ای در فنون ادب عربی

دکتر نصرالله شاملی



درآمد

شخصیت صاحب بن عبّاد به رغم معروفیت اسم او در جامعه اسلامی، هنوز ناشناخته است و حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های ما تحقیق علمی دامنه‌داری در هر یک از آثار او ننموده‌اند.

متأسفانه یکی از آفاتی که نسل کنونی را به علاوه همه کاستی‌های دیگر در برگرفته، آفت فلسفه‌زدگی، سیاست‌زدگی و امثال آن است. هر چه رنگ فلسفی داشته باشد، محترم شمرده می‌شود و آنچه رنگ دیگری داشته باشد، به آن بی‌توجهی می‌گردد. امروز نسل ما از بسیاری ارزش‌های ادبی که گذشتگان ما آن را آفریده‌اند بیگانه است.

ادبیات عربی به لحاظ سوابق درخشانی که در میان ادبیات جهان، به ویژه کشورهای اسلامی، دارد می‌تواند در طرح «گفتگوی تمدن‌ها» از جایگاه رفیعی برخوردار باشد. بسیاری از ارزش‌های والای ادب عصر اسلامی در ادب اسلامی نهفته شده است و این ادب پس از فروپاشی دولت ایران و روم حامل فرهنگی است

بس کهن و دیرپا که می‌تواند فرهنگی قبل از خود چون تمدن مصر باستان - تمدن سریانی و فنیقی و ایرانی و رومی و یونانی و چینی را در ورای پرده‌های زمان نشان دهد. بسیاری از آثار فرهنگی مردم ایران، پس از ورود اسلام به ایران، یا به زبان عربی ترجمه شد و یا برای اولین بار به زبان عربی تألیف گردید^۱. و این آثار همه به دست ایرانیانی به انجام رسید که صاحب اندیشه و فرهنگ و تمدن بودند و در صدر خلافت عباسیان دیوان سالار شده^۲ و با استفاده از پول و قدرت آنان در واقع فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی را تا آن جا که با ارزش‌های اسلامی برخورد نداشت در دل فرهنگ اسلامی جای دادند، و زبان عربی و ادبیات آن حامل سخن کسانی شد که از یک طرف ایرانی بودند و متمدن، و از طرف دیگر مسلمان و متدین.

اسلام نیز استعداد های سرشاری را که در قرون پیش از اسلام در میان توده‌های به ظاهر پایین جامعه ایرانی نهفته بود، برانگیخت و آنان با فعالیت بخشیدن به قدرت موجودشان، آثار گرانقدری از خود به یادگار گذاشتند. در فلسفه شخصیت‌های برجسته‌ای چون فارابی و شیخ الرئیس و شیخ اشراق و ملاصدرا... و در تاریخ کسانی چون طبری و در ادبیات فارسی کسانی چون فردوسی و عنصری و سنایی و... و در ادب عربی شخصیت‌های بارزی چون ابوالفرج اصفهانی، ابن العمید صاحب بن عبّاد و در علوم دیگر کسان دیگری برجستگی‌هایی از خود نشان دادند که برای عرب متعصب نیز جای هیچ تردید و تجاهلی باقی نگذاشته است و آنان نمی‌توانند از کنار این همه خدمات ارزشمندی که ایرانیان به فرهنگ آنان کردند به سادگی چشم‌پوشند. نکته‌ای که بر آن پای می‌فشاریم آن است که پس از اسلام، در ایران، به فرهنگ و زبان عربی به چشم بیگانه نگریسته نشد بلکه به عنوان زبانی دینی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی که حامل ایرانیت و اسلامیت بود نمود یافت. ایرانیان از اسلام استقبال کردند و خشونت عربی اعراب را نفی نمودند و اسلام نیز از فرهنگ ایرانی استقبال کرد و مجوسیت و ارزش‌های شرک‌آلود آن را نفی نمود. این خدمات

۱. ضحی‌الاسلام، ص ۱۷۹.

۲. همان مصدر، صص ۱۸۰ به بعد.

متقابل اسلام و ایران در قرون اولیه، به ویژه قرن‌های چهارم تا هفتم، موجد نوابغی بی‌بدیل در ایران و اسلام شد.^۱

در این مقاله ما به تحلیل علمی زندگی مردی می‌رویم که از ستارگان بس درخشان این سرزمین در قرن چهارم است؛ کسی که نه در ایران که در جهان اسلام پرآوازه گشت.

اسماعیل بن عباد طالقانی، به دلیل ملازمت و مصاحبت با ابن‌العمید، وزیر دانشمند آل بویه، به «صاحب» معروف شد، در سال ۳۸۵ ه. ق. بدرود حیات گفت. جنازه او را از ری به اصفهان بردند و در آن جا به خاک سپردند. فخرالدوله دیلمی بدون توجه به خدمات صاحب بن عباد که در واقع او را دوباره به سلطنت رسانده بود ناجوانمردانه دستور داد تمام اموال منزل او را از نقد و غیرنقد هر چه بود به خانه او، یعنی فخرالدوله، منتقل کردند.^۲

درباره صاحب بن عباد سخن بسیار گفته شده و کتاب‌های زیادی در شرح حال او تألیف گردیده است. چند تن از شاعران تراز اول قرن چهارم، نه تنها خود او را ستوده‌اند، بلکه در خصوص خانه مجلی که در اصفهان بنا کرده بود و در مرثیه قاطر او که مرده بود و در وصف فیلی که در واقعه گرگان از سپاه خراسان گرفته بود، قصاید غزایی سروده‌اند که ثعالبی همه را در کتاب خود آورده است.^۳

صاحب، بدخواهانی هم داشته که وی را مورد طنز و استهزاء قرار داده و تکبر و خودخواهی و سجع‌گویی او را بر زبان گرفته‌اند. از جمله ابوحنان توحیدی که در مذمت و بدگویی از دو وزیر و رجل علمی عصر آل بویه، یعنی ابوالفضل بن عمید و صاحب بن عباد، کتابی به نام اخلاق الوزیرین تألیف کرده است، البته مسلم است که به همه گفته‌های او نمی‌توان اعتماد کرد.^۴

۱. الاسلام و ایران (خدمات متقابل اسلام و ایران)، ج ۳، صص ۲۳-۲۴.

۲. تجارب الامم، ذیل ص ۲۶۲.

۳. یتیمه الدهر، ج ۳، صص ۴۴ به بعد.

۴. به نقل از: الصاحب بن عباد، اعداد: الشیخ کامل محمد محمد عویصه، ص ۸۲.

استادان صاحب

یکی از دلایل پیشرفت علمی صاحب، داشتن استادان بزرگی بود که در هر علم و فنی یاورش بودند. از جمله آنان، ابوالفضل بن عمید وزیر است که در شخصیت‌سازی صاحب اثر عظیمی داشته است. به طوری که صاحب چندین بار او را مدح گفته است!^۱

مَنْ لَصَبٌ يَهِيمٌ فِي كُلِّ وَاوٍ وَقَتِيلٌ لِلْحَبِّ فِي غَيْرِ وَاوٍ

استاد دیگر صاحب احمد بن فارس است که در علوم مختلف استاد بوده و کتاب الجُمَل را در علم لغت تألیف کرد. کتاب دیگر او حلیة القراء است و در علم لغت استاد مسلم عصرش بوده است و اشعار فراوانی هم از او به جای مانده است.

ابن فارس به جهت علاقه وافر که به صاحب داشت کتاب فقه اللغة و سنن العرب فی کلامها را به نام او نوشت و نام این کتاب را الصاحبی نهاد.^۲

صاحب بن عباد را باید از فن آوران علم لغت در قرن چهارم نامید. دلیل این امر دو گونه است: یکی این که برای صاحب استادان بزرگی در علم لغت چون ابن فارس است و دیگر آن که او تألیفات ارزنده‌ای در این فن دارد که در این مقاله به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

استاد دیگر صاحب ابوبکر بن کامل است که در علوم قرآنی، نحو و شعر و تاریخ و رجال و حدیث استاد بوده و دارای تألیفات ارزنده‌ای نیز بوده است.^۳

همچنین استاد دیگر او ابوبکر بن مقسم است که از بزرگ‌ترین علمای نحو و علم قرائت بوده و شعرهای غامض را بانگته‌سنجی‌های دقیق نحوی به سادگی حل می‌کرد.^۴

از دیگر استادان او، ابو سعید سیرافی، معروف به «قاضی سیرافی»، مدرّس قرآن و علوم قرآنی و نحو و لغت و کلام و شعر و عروض و قافیه و حساب و علوم دیگر است که صاحب از او استفاده‌های کلّاتی برد. او نیز دارای تألیفات ارزنده‌ای در نحو

۱. وفیات الامهات، ص ۲۵۲.

۲. الصاحبی فی فقه اللغة و سنن العرب فی کلامها، لابن فارس، ص ۲۰.

۳. الروزنامچه، صص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۰۳؛ الفهرست، ص ۳۵؛ انباه الرواة، ج ۱، ص ۹۷.

۴. انباه الرواة، ۱۰۳/۳؛ بغیة الوعاة، ص ۳۶؛ الروزنامچه، صص ۹۹ و ۱۰۰.

و صنایع بلاغی و شعری است^۱.

آثار صاحب ابن عبّاد

اصحاب تراجم در مورد آثار او به اتفاق سخن گفته‌اند. برخی از آنان ۱۸ اثر و برخی دیگر تا ۳۷ اثر از او ثبت نموده‌اند^۲.

اما آنچه مسلم است آثار او را می‌توان به دو دسته مهم تقسیم کرد:

۱- آثاری که نشان دهندهٔ قدرت شعری و نویسندگی صاحب است.

۲- آثاری که قدرت و سیطرهٔ او را در لغت آشکار می‌کند.

برخی از این آثار در علم کلام است که عبارتند از: الابانة عن مذهب اهل العدل،

التذکره فی الاصول الخمسة، رسالة فی الهدایة و الضلالة^۳.

مهم‌ترین آثار ادبی صاحب عبارتند از: الامثال السائرة من شعر المتنبی، دیوان

صاحب بن عبّاد، الفصول الادبیه، الكشف عن مساوی شعر المتنبی، المختار من

رسائل الصاحب^۴.

مهم‌ترین آثار لغوی صاحب که نبوغ خود را در آنها نشان داده است عبارتند از:

جوهره الجهمرة، کتاب الحجر، الفرق بین الضاد و الظاء، کتاب المحيط^۵.

کسانی که با مصادر لغت عرب آشنا هستند می‌دانند که صاحب از جمله بزرگان

لغت عرب است و به دلایل نامعلومی، قدرت لغوی صاحب ناشناخته مانده است.

عقاید مذهبی صاحب

آثار صاحب تنها به لغت و شعر و مراسلات ادبی محدود نشده است. او در برخی

از کتب کلامی به عنوان متکلمی برجسته آشکار گردیده است و برخی از مترجمین او

۱. انباء الرواة، ۳۱۳/۱؛ الروزنامچه، صص ۹۷ و ۹۹؛ الفهرست، ص ۶۸؛ تاریخ بغداد، ۳۴۲/۷.

۲. معجم الادباء، ۲۶۰/۶؛ اعیان الشیعه، ۴۳۱-۵۲۷/۱۱؛ الغدير، ۴۱/۴-۴۲؛ مقدمة الهدایة و الضلالة، صص ۲۰-۲۲.

۳. المحيط فی اللغة العربیة، صاحب بن عبّاد، ۱/۱۲ و ۱۳، مقدمه.

۴. همان مصدر.

۵. همان، صص ۱۴-۱۶.

را در عداد متکلمین بزرگ شیعه قلمداد نموده‌اند و یکی از کسان، کتاب الزیديه را به او نسبت داده است.^۱

عقیده صاحب، همان عقاید شیعی آل بویه است. گرچه در عصر او عموم مردم معتقد به مذاهب چهارگانه اهل سنت بودند، اقلیت‌هایی از پیروان دیگر در آن نواحی یافت می‌شدند که در کمال آزادی با هم زندگی می‌کردند.^۲

آل بویه به علت دارا بودن اعتقادات شیعی به خلافت باور نداشتند و آنان را غاصب می‌دانستند. دیالمه شیعه بودند و خلافت را حق علویان می‌دانستند.^۳

مترجمان در مذهب صاحب بن عباد به دلیل اهمیت علمی و سیاسی او پراکنده گویی بسیار کرده‌اند و هر کس کوشیده است او را به مذهب خود منسوب نماید. برخی او را شیعه امامیه دانسته‌اند^۴، در حالی که برخی او را سنی شافعی دانسته و گفته‌اند او از نظر عقیدتی و از نظر فقهی شافعی است^۵ از نظر بعضی دیگر او تابع مذهب حنفی با عقاید شیعه زیدی است.^۶ دسته دیگر او را تنها شیعه امامی دانسته‌اند.^۷

نظریه درست آن است که بگوئیم او شیعه امامیه بوده است. برای اثبات آن به مقاله «صاحب بن عباد نایب شیعی در ادب و لغت» مراجعه شود.^۸

نمونه‌ای از آثار صاحب همراه ویژگی‌های آنها

صاحب در نثرنویسی بسیار قدرتمند بود و ولع زیادی به سجع‌نویسی داشت. نظر صاحب آن بود که با سجع‌نویسی سیطره خودش را در کاربرد لغات و آهنگ جمله

۱. الزیديه، منسوب به صاحب بن عباد، تحقیق: دکتر ناجی حسن، ص ۲۲، مقدمه.

۲. به نقل از: التزهة الاثباء فی طبقات الادباء، عبدالرحمن ابن الانباری، ص ۲۳۶؛ تاریخ آل بویه، ص ۶۹.

۳. تاریخ آل بویه، ص ۲۶؛ الکامل، ۳۱۵/۶.

۴. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ۴۱۶/۱.

۵. همان مصدر، ۴۱۳/۳.

۶. معجم الادباء، ۲۷۶/۲.

۷. به مقاله اینجانب تحت عنوان «بر جستجوی صاحب بن عباد در علم بلاغت»، فصلنامه زبان عربی و

علوم قرآنی، دانشگاه شهید چمران اهواز، ش ۵، (بهار ۸۱ شمسی)، ص ۵۵.

۸. به مقاله اینجانب تحت عنوان «صاحب بن عباد و مذهب زیدی» مراجعه کنید.

نشان دهد.^۱ از دلایل ولع صاحب به سجع و افراط او در این روش روایتی است که از او نقل شده است:^۲

حدثنی ابنُ نَاشٍ وَ كَانَ من سَادَةِ النَّاشِ [که شین را به جای سین خوانده است]:

«امرہ بتقوی اللہ مفتاح الخیرات المنجیة و مغلاق الشهوات المریدة الداعیة» من استشعرها لیبأساً و جعلها قاعدة و اساساً الی اجدی الاقول و ازکی الافعال و ارضی الاحوال الکاسیة. من اطرحها وراء ظهره و حرقها من سبیلہ و أمره خسران الصفقه دیناً و دنیاً و انحلال الریقة ولی و أخرى و لاتقبل منه حسناته و لاتکفر عنه سیناته یوم تسود وجوه المجرمین و تبيضُ وجوه المؤمنین و ینجی اللہ الذین اتقوا بمفازتهم لایمسهم السوء و لاهم یحزنون.»^۳

و در مورد کتاب خداوند گفته است:

«و امره بان یجعل مصباحه فی ظلم الامور، و اسستنجاحه فی الحکم بین الجمهور، کتاب اللہ الذی انزلہ و بینہ و فصلُهُ وَ اودَعَهُ ما قدم و ما حدّث. و نصبه حجة علی من وُزّت و وُرث، لا تنزف بحاره و لا تبلیغ اغواره و لاتکسف اضوائه و لاتخلف أنوآؤه و لا تلتبس مذاهبه و لا تنقضی عجائبه، قاطعة أحكامه، ساطعة أعلامه، کاف الزامه. الیه یرجع کل ذاهب و به یقیم کل ناکب، لیس عن مَحَجْتِه مُعْدِلٌ و لایستبدل بحجته مستبدلٌ، ﴿تنزیلٌ من حکیم حمیدٍ﴾.»^۴

و در مورد سنت رسول خدا ﷺ می گوید:

«امرہ بان یتخذ سنة رسول اللہ ﷺ و علی آله تالیة کتاب اللہ فی الاقتداء و جاریة مجراه فی الاقتفاء. فكانت العروة الوثقی لاتنفصم و

۱. الصحاب بن عباد، اعداد: شیخ کامل محمد محمد عریصه، ص ۵۷.

۲. معجم الادباء، ۲۱۳/۶؛ الصحاب بن عباد، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۲۴.

۴. همان.

العروة التي لا تنثلم و الصراط الذي لا يميل و البرهان الذي لا يستحيل. قد رتبها الله بياناً لِمَا أَشْكَل و لساناً لِمَا أَعْضَلَ و عياناً لمن غاب و ايظافاً لمن ارتاب، فالتمسك بها ناج يوم الخيفه، راج للدرجات المنيفة، و المخل بها مدخول دينه، خفيفة موازينه، و من يردالله به خيراً يهيئ له من أمره رشداً»^۱

امثال در کلام صاحب

صاحب گاه و بیگاه در سخنانش به مثل هایی روی می آورد که از نظر ادبی قابل توجه است.^۲ به عنوان مثال: «مَنِ اسْتَمَاحَ الْبَحْرَ الْغَرْبَ اسْتَخْرَجَ اللَّوْلُوَ الرَّطْبَ»، «مَنْ طَالَتْ يَدُهُ بِالْمَوَاهِبِ امْتَدَّتْ إِلَيْهِ أَلْسِنَةُ الْمَطَالِبِ»، «مَنْ كَفَرَ النِّعْمَةَ اسْتَوْجِبَ النِّعْمَةَ»، «مَنْ نَبَتَ عَلَى الْحَرَامِ لَمْ يَحْصِدْهُ غَيْرَ الْحَسَامِ»، «مَنْ غَزَتْهُ أَيَّامُ السَّلَامَةِ حَدَثَتْهُ أَلْسِنُ النَّدَامَةِ»، «رُبَّ لَطَائِفِ أَقْوَالٍ تَنْوِبُ عَنْ وَظَائِفِ أَمْوَالٍ»، «الصدر يفتح بما جمعه و كُلُّ إِنَاءٍ مُؤَدٌّ مَا أَوْعَاهُ»، «الشمسُ قد تغيب ثم تشرق و قد يذبل ثم يورق»، «العمل بالتذكر و الجهل بالتناكر»، «متن السيف لين و لكن حدّه خشن و متن الحية ألين و نابها أخشن»، «بعض الحلم مزلة و بعض الاستقامة مزلة»، «قد ينبج الكلب القمر فليلقم النابح الحجر».

توقیعات صاحب^۳

صاحب بن عباد دارای توقیعات حکیمانه ای بود که از باب تفنن و یا برای غرضی معین آن را می نگاشت و برای سران و امیران و یا دوستان و حتی دشمنانش می فرستاد که بسیاری از آنها دارای جنبه های بلاغی بلند پایه است. البته برخی از آنها اقتباس از آیات قرآنی است:

- شخصی نامه ای نوشت و به صاحب حمله کرد و در آن رقعہ برخی از سخنان او

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۳۵.

۳. همان، ص ۱۳۶.

را سرقت ادبی کرده بود، صاحب در جوابش چنین تویع نمود:
«هذه بضاعتنا رُدَّتْ إلینا».

- صاحب روزی تویعی نوشت و بسیار آن را زیبا یافت، در پایان چنین نگاشت:
«أفسحر هذا أم انتم لاتبصرون».

- در تویعی که صاحب برای شقیق بلخی (عارف مشهور) نوشت، چنین آمده است:

«مَنْ نَظَرَ لَدِينَهُ نَظَرْنَا لَدُنْيَاهُ، فَإِنَّ أَثْرَتَ الْعَدْلِ وَالْتَوْحِيدِ بَسَطْنَا لَكَ
الْفَضْلَ وَالتَّمْهِيدَ، وَانْأَقَمْتَ عَلَى الْجَبْرِ قَتْلَيْسَ لِكَسْرِكَ مِنْ جَبْرِ».

- در گرگان یکی از کارگزارانش به نام مکی از فرمان او سرپیچی کرد و این در حالی بود که از قدیم الایام در خدمت صاحب بود. چندین بار نزد صاحب اسائه ادب نمود. صاحب او را به زندان انداخت و او در جایی به نام «دارالضرب» نزدیک گرگان، زندانی شد. از قضا روزی صاحب در گرگان بر بام خانه‌اش که نزدیک دارالضرب بود بالا رفت و این خانه مشرف بر آن جا بود. چون چشم مکی به صاحب افتاد با صدای بلند گفت: «فَاطَّلَعَ قَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْجَجِيمِ» صاحب خندید و بلافاصله گفت: «اخسثوا فیها ولا تکلمون» سپس امر کرد او را آزاد کنند.

صاحب به سبب مناصب رفیعی که نزد آل بویه کسب کرده بود و مال و مکتب زیادی که داشت، زندگی‌اش توأم با رفاه و نعمت بود. از این جهت در شعرش نوعی آثار تَرَف و مُجُون به گمان برخی‌ها به چشم می‌خورد. اشعار او را اشعار خاصه و بزرگان نامیده‌اند که از دردهای توده‌های محروم جامعه در آن خبری نیست. بنابراین او را نظیر عبدالله ابن المعز دانسته‌اند که عموماً اشعارش در وصف مناظر و زیبایی‌ها معروف است. شعر او از نظر فنی، بنا بر عقیده برخی، به اشعار شریف رضی رضی الله عنه نزدیک‌تر است، در حالی که شریف زمان و آسایش را در سیطره خود داشت و صاحب قدرت حکومتی داشت، اما هر دو شاعران شیعی چیره‌دستی بودند.

بیشتر اشعاری که صاحب در وصف اشیاء و یا طبیعت سروده است اغراض خاصی را دنبال می‌کند که مربوط به انسان‌های مرفه و به همه چیز رسیده است. او

همچنان که از مال بهره‌مند است از ادب هم بهره‌مند می‌باشد. هم مال را می‌بخشد و هم ادب را.

در شعر صاحب مدح جایگاه خاصی ندارد و بسیار کم است که شاعر در دیوانش جز در موارد نادر، همچون مدح عضدالدوله دیلمی، کسی را ستایش کرده باشد:^۱

هُمَامٌ رَأَى الدنیا سواماً فحاطها لیالی فی غیرالزمان و قور
 و لم یخطب الدنیا احتفالاً بقدرها فموقعها من راحتیه یسیر
 ولکن له طبع الی الخیر سابق و رأی بآبناء الرجال بصیر
 و ان لم یلا حظهم بعین حمیه فتلك امور لا تزال تمور

و در مدح فخرالدوله دیلمی هنگامی که قصری را در گرگان برای صاحب بنا کرد گوید:^۲

یا بانیاً للقصر بَلِّ للعلا هَمَّک و الفرقد سیان
 لم تبین هذا القصر بل صغته تا جَا علی مفرق جرجان
 و قصرک المبنى من قبله ملک و الله هو البانی
 فاقبل نثار العبد بل نظمه فإِنَّه و الدار مثلان

همچنان که می‌بینیم در ستایش صاحب هیچ‌گونه ذلت و خضوع در برابر ممدوح وجود ندارد. در حالی که اکثر شاعران ستایشگر برای رسیدن به نانی حاضرند خود را در حسیض مذلت قرار دهند. دیالمه همان کسانی بودند که صاحب نه تنها از آنها مال و مکت می‌گرفت بلکه منصب وزارت را نیز به خاطر آنان در دست داشت. صاحب همچنین دارای اخوانیاتی است که در مواقع مختلف برای آنان نوشته است و در آن صفای باطن خود را در عین احترام، بدون غلو، نشان داده است.

صاحب یکی از بزرگ‌ترین شاعران شعر عربی است که در وصف، به ویژه خمریاتش، عالی‌ترین هنر شاعرانه را از خود نشان داده به طوری که برخی از آنها برای اهل دل در عرفان ضرب‌المثل شده و برای اثبات وحدت وجود به آنها

۱. همان، ص ۱۳۸.

۲. همان، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

توسل می‌جویند:

فتشابها فتشاکل الامر

رَقَّ الزَّجَاجُ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ

وكانما قدح و لاخمر^۱

فكانما خمر و لا قدح

در جای دیگر در وصف خمربا تش می‌گوید:

فقلت للندمان عند شَمَها

و قهوة قَدْ حضرتُ بختها

فَحَسْبُها ما شربتُ من كرمها^۲

لا تقبضن بالماء، روح جسمها

و در جای دیگر می‌گوید:

متشاكل أشباحها أرواح

متغایرات قد جمعن و کلها

فالراح و المصباح و التفاح

و اذا اردت مصرحاً تفسیرها

من أي هذی تمده الاقداح^۳

لو يعلم الساقی و قد جمعن لی

و هم او باز در وصف شراب می‌گوید:

دعوت بكأس و هی ملأی من الشَّقق

و لما بد التفاح احمر مشرقاً

حدود عذاری قد جعلن علی طبق^۴

و قلت لساقیها: أدوها فانها

در تمام این ابیات شاعر به وحدت جام و می و اصل آن که تفاح می‌باشد پرداخته و وحدت وجود میان آنها را به طرز بسیار زیبایی توصیف نموده است.

صاحب در توصیف نارنج، عنبر، انگور، انجیر، شمع، خط و لفظ و دیگر

۱. همان، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲. همان، ص ۱۴۵.

ترجمه: و به تحقیق بر آن جام سر به مهر قهوه [شراب را به قهوه تشبیه نموده است] حاضر شدم. به ندیمان هنگام بوییدنش گفتم با آب ریختن، روح آن را از جسم شراب بگیرد همین که از درختش آن را نوشیدم ما را بس است.

۳. همان.

ترجمه: در وصف شرابی گوید که از سیب گرفته شده است. میان این همه گوناگونی جمع شده و شیخ با روح مشتبه شده. وقتی بنواهم تفسیرش کنم گویم: شراب است و چراغ است و سیب و ای کاش ساقی می‌دانست، در حالی که این سه با هم جمع شده‌اند، از کدام یک از این سه، جام لبریز شده است؟

۴. همان.

ترجمه: وقتی آن سیب به رنگ شراب سرخ فام بدرخشید جام را فرا خواندم در حالی که پر از برق و درخشش بود. به ساقی می‌گفتم: بریز شراب را که گویا گونهٔ دختران باکره بر طبق نهاده شده است.

موضوعات، بسیار استادانه شعر سروده است.^۱

مدح آل‌البت در شعر صاحب زیاد است. علت آن معلوم است؛ صاحب علاقهٔ فراوانی به اهل بیت داشته و در بسیاری از سروده‌هایش از آنان طلب شفاعت کرده است. در این اشعار معلوم می‌شود که آنچه مورخان دربارهٔ عقاید او گفته‌اند تا چه اندازه مخدوش است و امامی بودن او کاملاً مبرهن می‌باشد.

نسبٌ و الوصی و سیدان و زین‌العابدین و باقران
و موسی و الرضا و الفاضلان بهم أرجو خلودی فی الجنان^۲

همان طور که می‌بینیم او شیعهٔ زیدی نیست. از تمسک شاعر به پیامبر و سایر ائمه که در حقیقت ۱۱ امام را شمرده است معلوم می‌شود همهٔ آنها نزد صاحب، نور واحدند. در جای دیگر به فاطمهٔ زهرا علیها السلام توسل جسته، می‌گوید:

قَدْ قَلْتُ قَوْلًا صَادِقًا بَيْنًا وَ لَيْسَتْ النَّفْسُ بِهٖ آئِمَّةَ
لِكُلِّ شَيْءٍ فَاضِلٌ جَوْهَرُ وَ جَوْهَرُ النَّاسِ بَنُو فَاطِمَةَ^۳

منابع

- ۱- ضحی‌الاسلام، احمد امین، دارالکتاب العربی، طبع دهم، بیروت، بدون تاریخ.
- ۲- خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، عربی، سازمان تبلیغات اسلامی، طهران ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۳- ذیل تجارب الامم، ابن مسکویه، مصر ۱۹۱۶ م.
- ۴- یتیمهٔ الدهر، تعالی نیشابوری، ج ۳، تحقیق: دکتر سعید محمد قمیحه، دارکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۳ ه. ق.

۱. صاحب بن عباد، صص ۱۲۵-۱۵۰.

۲. همان، ص ۱۰۱.

۳. همان.

ترجمه: همانا گفتار درست و روشن گفتم و نفس نیز به آن گفته گناهکار نیست. برای هر چیزی گوهر برتری است و گوهر همهٔ مردم فرزندان فاطمه‌اند.

- ٥- صاحب بن عباد (الوزير الاديب)، اعداد: الشيخ كامل محمد محمد عويصه، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٤ هـ ق / ١٩٩٤ م.
- ٦- وفيات الاعيان، ابن خلكان، ج ١، دار صادر، بيروت ١٣٩٧ هـ ق.
- ٧- الروزنامجه، صاحب بن عباد، جمع و تحقيق: محمد حسن آل ياسين، بغداد ١٣٨٥ هـ ق.
- ٨- معجم الادباء، ياقوت الحموي، دارالفكر، بيروت ١٤٠٠ هـ / ١٩٨٠ م.
- ٩- انبأه الرواة، طبع مصر، على بن يوسف القفطي، دارالكتب المصريه ١٣٧٤ هـ . / ١٩٥٥ م.
- ١٠- بغية الوعاة، جلال الدين سيوطي، قاهره ١٣٨٤ هـ ق.
- ١١- اعيان الشيعة، سيد محسن الامين، دارالتعاريف للمطبوعات، بيروت ١٤٠٣ هـ ق.
- ١٢- الفهرست، ابن النديم، نجف ١٩٦١ م.
- ١٣- الغدير، علامه اميني، دارالكتاب العربي، طبع چهارم، بيروت، ١٣٩٧ هـ ق.
- ١٤- المحيط في اللغة العربية، صاحب بن عباد (مقدمه)، طبع عالم الكتب، چاپ اول، ١٤١٤ هـ ق، ١٩٩٤ م.
- ١٥- الزيديه، صاحب بن عباد، دكتور ناجي حسن، الدار العربية للموسوعات، چاپ اول، ١٩٨٦ م.
- ١٦- تاريخ آل بويه، انتشارات سمت، ١٣٧٨ ش.
- ١٧- لسان الميزان، عسقلاني، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.
